زنده

اگر کسی یا چیزی زنده باشد ، او نمرده است.

پدربزرگ و مادربزرگ من با وجود اینکه بیش از 90 سال دارند هنوز زنده هستند.

استخوان

استخوان یک قسمت سخت بدن است.

من یک استخوان خوب برای سگم به خانه آوردم.

زحمت

به زحمت انداختن تلاش برای انجام کاری است.

امروز کسی به خود زحمت شستن ظرف ها را نداده است.

ناخدا

ناخدا کسی است که کشتی یا هواپیما را هدایت می کند.

ناخدا با کشتی خود به استرالیا رفت.

نتیجه

نتیجه گیری چیزی قسمت آخر آن است.

در پایان مسابقه ، تماشاگران به تشویق برنده پرداختند.

شک

تردید احساس عدم اطمینان است.

من در واقعیت داستان شک دارم.

کاوش کردن

کاوش یعنی جستجوی مکان های جدید.

او می خواهد جهان را کشف کند و چیزهای جدیدی ببیند.

خارجی

اگر چیزی خارجی است ، از کشوری دیگر است.

غذاهای مکزیکی یک غذای محبوب خارجی است.

خوشحال

اگر خوشحال باشید ، خوشحال هستید.

خوشحالم که به مهمانی من آمدید.

با این حال

با این حال به معنای تأثیرپذیری از چیزی است یا تحت تأثیر قرار گرفتن آن

او یک آشپز عالی است. با این حال ، او هرگز دروس حرفه ای نداشته است.

بی عدالتی

بی عدالتی عدم انصاف یا عدالت است.

قرار دادن یک فرد بی گناه در زندان عملی بی عدالتی است.

بین المللی

اگر چیزی بین المللی باشد ، بیش از یک کشور را شامل می شود.

سازمان ملل متحد یک سازمان بین المللی قدرتمند است.

وکیل

یک وکیل با قانون کار می کند و نماینده مردم در دادگاه است.

پس از تصمیم قاضی ، وکیل دادگستری را ترک کرد.

اشاره

ذکر چیزی به معنای صحبت در مورد آن است.

پزشکان مشکلاتی را که بیمار با آن روبرو بود ذکر کردند.

خط مشی

سیاست یک قانون است.

او به ما گفت که سیاستش این است که مشتری ها را در اولویت قرار دهد.

اجتماعی

اگر چیزی اجتماعی باشد ، مربوط به بسیاری از افراد یک جامعه است.

مردم باید دور هم جمع شوند و مشکلات اجتماعی جهان را برطرف کنند.

سخن، گفتار

سخنرانی چیزی است که به گروهی از افراد گفته می شود.

او برای کلاس سخنرانی کرد.

کارکنان

کارکنان گروهی از افراد هستند که در یک شرکت با هم کار می کنند.

پدر من چهار کارمند دارد که در دفتر به او کمک می کنند.

به سمت

اگر به سمت چیزی بروید ، به آن نزدیکتر می شوید.

سانتا با درخت خاصی به سمت خانه من راه افتاد.

چوب

چوب چیزی است که درختان از آن ساخته شده اند.

تکه های چوب را در یک توده قرار دادم.

سایمون یتس وکیل بود. او به افراد زیادی کمک کرد. با این حال ، او مرد خوبی نبود. سیاست او این بود که فقط به افراد ثروتمند کمک کند. او در مورد بی عدالتی اجتماعی زحمت نکشید. او درآمد زیادی کسب کرد ، اما بسیاری از مردم او را دوست نداشتند. حتی افراد شاغل او نیز او را دوست نداشتند. آنها می خواستند اتفاقات بدی برای او بیفتد. در واقع ، آنها وقتی که به دردسر افتاد خوشحال شدند.

سایمون روز خیلی بدی رو پشت سر گذاشت. او بسیاری از کارها را اشتباه انجام داد و کار خود را از دست داد. به زودی ، او هیچ پولی نداشت. همسرش ، خانم یتس ، در مورد او شک کرد. سایمون می خواست زندگی جدیدی را شروع کند. او قصد داشت کشور را ترک کند.

وی نقشه خود را به ناخدای یک کشتی گفت. ناخدا در حال کاوش جهان بود. کاپیتان حال سیمون را بد کرد و گفت: "من تو را به کشورهای خارجی می برم." آنها روز بعد را ترک کردند.

نزدیک به پایان سفر بین المللی آنها ، هوا بد شد. موجی سیمون را از قایق بیرون راند. اما او زنده بود. او به سمت جزیره ای شنا کرد. بعد از مدتها به آنجا رسید.

ابتدا ناراحت شد. او گم و تنها بود. او فکر کرد: "من دیگر هرگز به خانه نخواهم رفت." او مشکلات زیادی داشت اما زنده ماند. او خانه ای را در درخت ساخت. او با رژیم غذایی زندگی می کرد. او از چوب و استخوان ابزار ساخت. او یک فنجان درست کرد تا آب باران را بنوشد.

به آرامی او یاد گرفت که در جزیره شاد باشد. او هر روز شنا می کرد. او گاهی دچار مشکل می شد ، اما همیشه راهی برای رفع مشکل پیدا می کرد. زندگی ساده بود. دوستش داشت

سرانجام ، افرادی که در یک کشتی بودند سیمون را در جزیره دیدند. آنها می خواستند او را به خانه ببرند. اما سایمون خوشحال شد. او در مورد زندگی برای آنها سخنرانی طولانی کرد. گفت می خواهد بماند. او زندگی جدید و ساده خود را بیشتر از زندگی قدیمی اش دوست داشت.